

متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم، تکرارش هم هیچ ایرادی ندارد.

گرچه به صورت ظاهر، بدن یک حساب و کتاب جداگانه‌ای دارد و روح و روان انسان هم یک ... جداگانه. ولی در عمل هیچوقت روح بدون جسم نمی‌شود و جسم هم بدون روح نمی‌شود. اینها یک چیز هستند که دو گونه تجلی می‌کنند. مثلاً می‌بینیم در بدن انسان، که هر قسمت از بدنش یک خاصیتی دارد، ببینند، دست را قطع کنند، طرف درد می‌کشد، ناراحت می‌شود ولی درمان می‌کند و خوب می‌شود. چشم او را درمان کنند، چشم تیر بخورد، نابینا شود درمان می‌کنند، بعد درمان. ولی یک عضوهایی هست که دیگر قابل درمان نیست. اینقدر حساس هستند که وقتی به آنها لطمه بخورد، لطمه به همه بدن خورده است. ولی این چیزها، اینطور ... و امکانات در دسترس همه نیست. در ضمن اینکه انسان همه اینها را دارد، چشم و گوش اینها را دارد و می‌بینید، حتی آن وقت در مقام دشمنی با تیر ممکن است قلب کسی را هدف قرار بدهند ولی قلب را اگر هدف ... هدف تمام آن حیات از بین می‌رود. که البته تاکنون نتوانسته‌اند قلب را عوض کنند و قلب دیگری ... ولی به هر جهت دل یا همان قلب را وقتی خراب بشود، به کلی خراب می‌شود... بنابراین ما هم باید وظیفه خودشان غیر از آنکه حفظ جان خودمان را باید حفظ کنیم. یک وظیفه هم داریم که آن اعضا را هم حفظ کنیم. همه اعضا را باید حفظ کنیم. ولی بخصوص بعضی اعضا که جان و حیات وابسته به آنها هست، آنها را باید خیلی حفظ کنیم. آنها هم تا آن وقتی که ممکن است جانش ... تیر بخورد در حال مرگ باشد ولی هنوز زنده است، زندگی‌اش از بین نمی‌رود، هیچ‌یک از این اعضا جداگانه زندگی مستقلی ندارند. برای خودشان البته جان دارند و با خود بدن در ارتباطند. مثلاً وقتی که کبد می‌خواهد کار کند باید از قلب نیرو بگیرد. به این جهت که دل را جداگانه گفته‌اند از این جهت است.

البته دل که ما می‌گوییم این دلی که در داخل بدن قرار دارد و آن دل اگر لطمه ببیند تمام جان لطمه دیده است. این شعر مشهور که می‌گویند جان را از سایر چیزها جدا کرده است، می‌گوید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که نقش خویش گم شد از ضمیرم

در هر حال، ما یک وظایفی که برای بدن ما هست، خیلی زیاد است و به هیچ‌وجه قابل ترک کردن نیست. تمام آن وظایف هست. همه را هم ما باید حفظ کنیم. در این وسط، حفظ دل به دو معنا، هم دل این بدن و هم دل

معنوی. چون حیات انسان بستگی دارد به دلش. دلی که در بعضی از شعرا هم خوب آنها به خاطر قافیه‌پراکنی و اینها می‌گویند...

اینکه کار ما نگه داشتن دل است. خوب این دل را که ما باید مراقبت کنیم. جان که توصیه به جای خود جداگانه [شده]. ولی دل را اگر حفاظت کنیم، حیات ما به آن بستگی دارد؛ حیات یعنی زندگی. این حیات ظاهراً به این بدن وابسته است؛ یعنی این بدن اگر نباشد، حیات نیست. کلاً همینطور است ولی جزء جزء نه! هر یک از اعضای بدن برای خودش کاری می‌کند که آن کار ایجاد حیات می‌کند. به هر اندازه هم که موجودات پیچیده‌تر شدند... بیشتر شده. این کار محکم‌تر است.

یکی از وظایفی که دل انجام می‌دهد، ولو خودش هم نمی‌داند، ولی انجام می‌دهد، دلبستگی به دیگران است. بنابراین این بحث شد که آیا وقتی ما می‌گوییم انسان، انسان یک بشری است که جامع است به اصطلاح متشکل از جمع است؛ یعنی به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند. این خاصیت که در بشر هست، خاصیتی است که در جسمش هم ایجاد می‌شود، یعنی بدن خودبخود این جسم را نگه می‌دارد.

بنابراین نباید فکر کنیم که ما اصلاً می‌خواهیم چه کنیم این بدن را، نه! بدن امانت خداست، که آن را به ما سپرده است. ما در عالم خلقت، یک درجه پایین‌تر خلقت بودیم، خداوند آن روح خلقت را به عنوان امانت به این بدن سپرد. و باید آن را حفظ کند تا در روز آخر که می‌برد، این را تقدیم به صاحب دل کند... مرکز اساسی همه این حرکت‌ها دل است. شعری که می‌گوید:

دل چو بی مهر شد، از سینه برون باید کرد **مرده هر چند عزیز است، نگه نتوان داشت**

تشبیه کرده است به مرده. عزیزترین موجود در جهان مادر یا پدر است. اگر مادر یا پدر مرد، نمی‌شود نگه داشت، می‌گوید: دل چو بی مهر شد از سینه برون باید کرد.

خداوند دل را به این بدن سپرده، به این بدن هم حیات داده، اول در بچه حیات... بعد اینها تا همان دم مرگ، اینها با هم زندگی می‌کنند، حیات و جسم، و آن موقع که خودشان از هم جدا می‌شوند. ولی در جهان خلقت دو مرتبه یکی می‌شوند.

یکی از خواص دل، دل دادن و محبت به دیگران است. این خاصیتی است که باید در همه ادیان باشد. بنابراین می‌گوید که:

دل چو بی مهر شد، از سینه برون باید کرد **مرده هر چند عزیز است، نگه نتوان داشت**

حیات انسان هم مرهون همین دل است. این است که در این شعر که دل را به معنای حیات گرفته‌اند و دل را به معنای دل، کاملاً صحیح است. که می‌گوید:

دل چو بی مهر شد، از سینه برون باید کرد

تشبیه کرده، اگر یک آدم بی‌مهری باشد، یعنی دلی که مهر نداشته باشد، از سینه بیرون باید کرد.

مرده هرچند عزیز است، نگه نتوان داشت

دل هم در واقع مظهر حیات و مظهر نمایندگی جان انسان است، روح انسان است. و این جان انسان، روح انسان در هر جایی، در هر جامعه‌ای، در هر جایی به یک شکل است. به این معنی که هفتاد میلیون مثلاً الان بیشتر، فرضاً هفتاد میلیون انسان است، این هفتاد میلیون، تازه قسمت عمده آن ... در این هفتاد میلیون، دو نفر به هم شبیه نیستند. هیچ دو نفری نیستند که با هم شبیه باشند. به همین جهت هم هست که این نکته را ما کشف کرده‌ایم انسانها برای سالکان؛ که می‌فرمایند عضو اسیر هر واقعه‌ای را می‌گرفته و دائم برایش نمونه درست می‌کند... و آن دل...

انشاءالله دل‌هایمان را پاک و صاف نگه‌داریم. برای اینکه دل نباید بی‌مهر باشد. وقتی هم مهر در آن آمد باید پاک و صاف باشد.

دل چو بی مهر شد از سینه برون باید کرد

هرگز دل بی‌مهر را نگه ندارید. انشاءالله خداوند به ما این توفیق را بدهد که به سوی خدا که می‌رویم... به سمت خدا که می‌رویم روح را داشته باشیم... تا خداوند هم، نسبت به ما و نسبت به آن روح...

